

# طبقه در سرمایه‌داری مدرن: نمونه‌ی انگلستان

ریچارد ابرنتی

(برگرفته از نشریه‌ی: [International Marxist-Humanist Organization](#))

ترجمه: امین حصوری

نقد اقتصاد سیاسی، سپتامبر ۲۰۱۴

طبقه یک رابطه‌ی اجتماعی است که مردم را دسته‌بندی می‌کند، یعنی آن‌ها را در گروه‌هایی کنار هم قرار می‌دهد و نیز از یکدیگر متمایز می‌کند. مهم‌ترین پرسش درباره‌ی طبقه آن است که چگونه می‌توان آن را برانداخت و مُلغا ساخت؛ اینکه چگونه می‌توان طبقه [و جامعه‌ی طبقاتی] را با یک جامعه‌ی واقعی بی‌طبقه جایگزین کرد که دربردارنده‌ی انسان‌های هم‌بسته‌ی آزاد<sup>۱</sup> باشد. در راستای جستجوی پاسخی به این پرسش اساسی، من قصد دارم برخی پرسش‌های مقدماتی را مورد کنکاش و بازبینی قرار دهم. امیدوارم [از این طریق] بتوانم برخی بدفهمی‌های رایج را روشن و برطرف سازم و بحث‌های بیشتری را در این زمینه برانگیزم.

طبقه چیست؟ گفتن اینکه مردمی معین به یک طبقه تعلق دارند و بخش دیگری از مردم به طبقه‌ی متفاوتی تعلق دارند به چه معناست؟ آیا طبقه همچنان وجود دارد، و اگر چنین است طبقه تا چه حد دارای اهمیت است؟ طبقات برساننده‌ی جامعه‌ی امروزی کدامند؟ چه پیوستگی‌ها و گسست‌هایی میان طبقات امروزی با [اشکال ظهور آن‌ها در] دوره‌های گذشته وجود دارد؟ این نوشتار می‌کوشد با بررسی نمونه‌ی جامعه‌ی انگلستان، خطوط اصلی مناسبات طبقاتی در سرمایه‌داری مدرن را ترسیم کند. در اینجا تفاوت‌های میان کشورها و نیز مناسبات میان صاحبان زمین و دهقانان در جوامع زراعتی<sup>۲</sup> [کشاورزی‌مدار] مورد بررسی قرار نمی‌گیرد. حتی جنبه‌های معینی در مورد خود انگلستان هم در این بررسی کنار نهاده شده‌اند، نظیر سلطنت و آنچه از [مناسبات مربوطه

---

1. Freely associated human beings

[کسانی که در جستجو و پی‌ریزی جامعه‌ی مطلوب خود به طور آزادانه به هم ملحق می‌شوند و در ساختن و اداره‌ی آن داوطلبانه

مشارکت می‌کنند. م.]

2. Agrarian societies

به [اشرافیت بر جای مانده است. در عوض، این نوشتار عمدتاً به ساختارهای طبقاتی می‌پردازد و تنها در حد اندکی به تجربیات ذهنی [و فردی] انسان‌ها<sup>3</sup> و حوزه‌ی آگاهی‌ها اشاره می‌کند. این نوشتار همچنین تفاوت‌های درون‌طبقاتی نظیر جنسیت و قومیت را در بررسی خود لحاظ نمی‌کند. با این وجود، امیدوارم این بررسی بتواند فهم ما [از موضوع طبقه] را ارتقا دهد و به تحلیل‌ها و مباحثات بیشتری دامن بزند.

طبقه مقوله‌ای پایه‌ای برای مارکسیست‌هاست؛ چنان پایه‌ای که همچون پیش‌فرضی بدیهی تلقی می‌شود. اما همان‌گونه که هگل تأکید داشته است، مفروض گرفتن اینکه همه چیز را درباره‌ی یک موضوع می‌دانیم، منجر به اشتباهات می‌شود. [با این همه] شعار سطحی «یک درصد، علیه ۹۹ درصد» به طور وسیعی مورد پذیرش قرار گرفته است، و اغلب حتی از سوی کسانی که انتظار می‌رود در این باره بیشتر بدانند.

شبکه‌ی بی.بی.سی. در بررسی و پیمایش سال ۲۰۱۳ خود درباره‌ی طبقه، هفت طبقه را در بریتانیای معاصر شناسایی کرده است: نخبگان (۶ درصد)، طبقه‌ی متوسط رسمی<sup>4</sup> [تشبیه شده] (۲۵ درصد)، طبقه‌ی متوسط فنی<sup>5</sup> [یا متخصص] (۶ درصد)، کارگران مرفه جدید<sup>6</sup> [دارای سطح زندگی نسبی بالاتر] (۱۵ درصد)، کارگران خدمات‌ضروری<sup>7</sup> [اضطراری] (۱۹ درصد)، طبقه‌ی کارگر سنتی (۱۴ درصد)، و اقشار بی‌ثبات<sup>8</sup> که کارهایی پراکنده، ناپایدار و نامطمئن را انجام می‌دهند [دور افتادگان از بازار کار و نیز به حاشیه‌رانده شده گان اجتماعی] (۱۵ درصد).

جیل کیربای<sup>9</sup>، نظریه پرداز محافظه کار انگلیسی، در انتقاد به پیمایش شبکه‌ی بی.بی.سی. درباره‌ی طبقه چنین استدلال می‌کند که: «طبقه در بریتانیای مدرن تقریباً امری کاملاً نامربوط است». کیربای مکتبی فکری را نمایندگی می‌کند که مدعی است مقوله‌ی طبقه دیگر موضوعیتی ندارد، یا حداقل در روند انحلال است بر مبنای این نگرش، خود جامعه‌ی سرمایه داری به سوی یک جامعه‌ی بی طبقه گرایش دارد، چون طبقه‌ی متوسط چنان در حال بسط و گسترش است که هر چه بیشتر [و به طور روز افزونی] جمعیت غالب جوامع را تشکیل می‌دهد. در اینجا بر آنم موقتاً نقش «وکیل مدافع شیطان» را بازی کنم و برخی استدلال‌ها را به نفع دیدگاه فوق مطرح کنم، در حالی که خودم در واقع مخالف آن [دیدگاه] هستم

3. Subjective human experience

4. Established Middle Class

5. Technical Middle Class

6. New Affluent Workers

7. Emergent Service Workers

8. Precariat

9. Jill Kirby

نابرابری واقعی انکارناپذیر در جامعه‌ی سرمایه‌داری است، اگر چه انبوهی از رهیافت‌ها برای مباحثه درباره‌ی چگونگی سنجش نابرابری وجود دارد. «گزارش سال ۲۰۱۳ فقر و محرومیت»<sup>10</sup> مردم را بر اساس استانداردهای زندگی‌شان به هفت گروه دسته‌بندی می‌کند و در واقع مقیاسی از نابرابری به دست می‌دهد (اختلافات درآمد و ثروت). اما نابرابری به تنهایی لزوماً به معنای اختلاف طبقاتی نیست. یک کارگر چاپخانه یا یک راننده‌ی لوکوموتیو به طور قابل ملاحظه‌ای درآمد بیشتری از یک کارگر کشاورزی یا کارگر نظافت‌چی کسب می‌کنند؛ اما این امر آن‌ها را در طبقات متفاوتی جای نمی‌دهد. بین فرد ثروتمندی که ثروتی حدود ۳ میلیون پوند دارد با فرد آبر-ثروتمندی که ثروتش به ۳۰۰ میلیون پوند بالغ می‌شود نابرابری شگرفی وجود دارد (نظیر تفاوت میان آن‌هایی که پول دارند، و آن‌هایی که کشتی‌های لوکس تفریحی دارند)، اما تنها عده‌ی معدودی این تفاوت را به منزله‌ی اختلاف در طبقات این دو نفر تلقی می‌کنند.

همچنان در نقش وکیل مدافع شیطان، می‌توان به این نکته اشاره کرد که بسیاری از شاخص‌های طبقه دیگر در مورد جامعه‌ی مدرن بریتانیا صدق نمی‌کنند. در نسل‌های پیشین [بریتانیا] در بیشتر موارد به سادگی می‌توانستیم بگوییم یک فرد به چه طبقه‌ای تعلق دارد. این امر [برای مثال] از طریق طرز پوشش یا شیوه‌ی حرف زدن فرد امکان‌پذیر بود. فردی متعلق به طبقه‌ی کارگر (اگر بیکار نبود) برای یک دستمزد هفتگی کار می‌کرد. او به آشکالی از کاریدی<sup>11</sup> اشتغال داشت که می‌توانست کاری حرفه‌ای یا غیرحرفه‌ای و کاری سبک یا سنگین باشد. اگر فردی حقوق‌ماهانه دریافت می‌کرد و کار پشت‌میزی انجام می‌داد و بیشتر به کار ذهنی (فکری) اشتغال داشت فارغ از اینکه کارش چقدر دونه‌پایه بوده باشد، به عنوان عضوی از طبقه‌ی متوسط قلمداد می‌شد. تحصیلات عالی و مالکیت‌خانه فاکتورهایی بودند که فرد را از سطح طبقه‌ی کارگر فراتر می‌بردند تا او بتواند داعیه‌ی تعلق به طبقه‌ی متوسط را داشته باشد. اما تغییرات اجتماعی نظیر جابجایی از حیطه‌ی تولید صنعتی به حوزه‌ی خدمات‌گسترش تحصیلات عالی و مالکیت‌خانه اختلافات طبقاتی سنتی را زایل ساخته‌اند. علاوه بر این، کارگران صاحب‌مقدار معینی سرمایه هستند که عموماً از طریق وجوه [صندوق‌های] بازنشستگی تأمین می‌شود. بخشی از جذابیت‌سریال تلویزیونی *داوون آون ای*<sup>12</sup> از آنرو است که گذشته‌ای را تصویر می‌کند که در آن سلسله مراتب‌آرایش اجتماعی پرچستگی ویژه و خلل‌ناپذیری داشت و زندگی‌های مردمان را با قوت تمام تابع نظم و قاعده‌ی خود می‌ساخت، اما این قاعده مندی و سلسله مراتبدر مواردی قابل نقض بود و در این صورت آینده‌ی آن‌ها نامعلوم می‌شد.

همه‌ی این‌ها در جایگاه وکیل مدافع شیطان گفته شد. حال به رویکرد خود من می‌رسیم که متکی بر یک

10. The Poverty and Social Exclusion Report 2013

11. Manual work

12. Downton Abbey

چشم‌انداز مارکسیستی مدرن به [مقوله‌ی] طبقه است:

طبقات وجود دارند، و سرمایه‌داری جامعه‌ای طبقاتی است. با این وجود، طبقات مقوله‌هایی خالص و کامل [و شسته و رفته] نیستند. تصور نمی‌کنم بتوان هر فرد یا حتی هر گروه شغلی-حرفه‌ای را [به سادگی] به یک طبقه‌ی معین نسبت داد. البته من هم بر این باورم که در جهان امروزی ستیز اصلی همچنان میان بورژوازی (سرمایه‌داران) و پرولتاریا (کارگران) جریان دارد (به این پرسش که آیا طبقه‌ی متوسط واحدی وجود دارد و آیا این متناظر با مفهوم کلاسیک خرده‌بورژوازی است، بعداً می‌پردازم). با این حال، طبقات [مقولاتی] ایستا و تغییرناپذیر نیستند. آن‌ها به طور مداوم تجزیه (decompose) می‌شوند و دوباره قوام می‌یابند و نظم می‌گیرند. این فرآیند تغییر در دهه‌های اخیر به طور شگرف و نامعمولی سریع بوده است، و این نتیجه را به همراه داشته است که ایده‌ها و انگاره‌های مربوط به طبقه (در هر دو سطح عامیانه و آکادمیک) دچار برخی آشفتگی‌ها شده‌اند. برای مثال اگر از یک فرد عادی بپرسید که آیا خود را جزو طبقه‌ی کارگر می‌داند، پاسخ محتمل مثبت خواهد بود. اما اگر از او می‌پرسیدید که آیا خود را جزو طبقه‌ی متوسط می‌داند، باز هم ممکن بود پاسخ وی مثبت باشد. اخیراً اصطلاح «طبقه‌ی متوسط» به لحاظ مفهومی به طور وسیعی بسط و گسترش یافته است. امروزه این اصطلاح را در مورد مشاغلی از طبقه‌ی کارگر که دارای امنیت [ضمانت] شغلی نسبتاً بالا و درآمدی نسبتاً خوب هستند به کار می‌برند، به ویژه انواعی از حرفه‌ها در کارخانه‌های دارای سازماندهی اتحادیه‌ای<sup>13</sup> که در «کشورهای سرمایه‌داری مرکز»<sup>14</sup> کمیاب شده‌اند. برای سرمایه‌داری به لحاظ ایدئولوژیکی بسیار مفید است که مردم در گستره‌ی هر چه بیشتری خود را به عنوان طبقه‌ی متوسط شناسایی کنند، تا چنین احساس کنند که آن‌هائفعی در [بقای] این سیستم دارند. با این حال، حتی برخی از افرادی که به طور جدی ضد سرمایه‌داری هستند نیز این اصطلاح را در معانی [عامیانه‌ی] مرسوم آن به کار می‌برند.

در اندیشه‌ی مارکسیستی عامل اصلی تعیین‌کننده‌ی طبقه، نسبت فرد/گروه با ابزار تولید و فرآیند کار است. چنین نگرشی هم با آگاهی رایج عمومی<sup>15</sup> و هم با جامعه‌شناسی غیرمارکسیستی متفاوت است. چراکه در نگرش عامیانه و غیرمارکسیستی [به مفهوم طبقه]، شاخص‌هایی نظیر درآمد، مالکیت‌خانه (در برابر اجاره‌نشینی)، تحصیلات و علایق و ترجیحات فرهنگی وزن بیشتری می‌یابند. پرولتاریا طبقه‌ایست که کار می‌کند، اما مالکیت یا کنترلی بر ابزار تولید ندارد. این طبقه از طریق فروش نیروی کار<sup>16</sup> خود به یک کارفرما، در برابر دستمزد یا حقوق‌ماهانه، گذران زندگی می‌کند. طبقه‌ی حاکم ابزارهای تولیدی را در تصاحب یا تحت کنترل خود دارد؛ خواه با مالکیت مستقیم آن‌ها، خواه با مالکیت سهام‌داری<sup>17</sup>، و خواه به طور بدیل - با کنترل کردن حکومتی که ابزار تولید را در تصاحب خود دارد. طبقه‌ی حاکم دیگران را استخدام می‌کند تا برای او

13. Unionised Factories

14. Core capitalist countries

15. Popular consciousness

16. Labour power

17. Share ownership

کار کنند؛ و بدین معنا اعضای این طبقه خریداران نیروی کار هستند. با این همه، این تعریف کافی و کاملی نیست. چون مدیران و حتی گردانندگان اصلی شرکت‌ها<sup>18</sup> نیز ممکن است خود کارمندان حقوق‌بگیر یک شرکت باشند، در حالی که آن‌ها عموماً منافع سرمایه را در برابر کارگران نمایندگی می‌کنند.

در شناسایی و تعیین طبقه همچنین یک سوپه‌ی ذهنی (subjective) وجود دارد. طبقه‌ی کارگر از بیش از دو‌یست سال پیش، یعنی از زمان شکل‌گیری اش طی انقلاب صنعتی، اهداف و اشکال سازمان‌یابی خاص خود را ایجاد کرده و پرورش داده است. اتحادیه‌ها، یکی از نخستین اشکال سازمانی کارگران که در روند تاریخی رشد و گسترش یافتند، تا امروز نیز اهمیت بالای خود را حفظ کرده‌اند (این البته به معنای آن نیست که اتحادیه‌ها قابل جایگزینی با اشکال مستقیم‌تر و مشارکتی‌تر کار سازمانی -در آینده- نیستند). اتحادیه‌ها پس از شکل‌گیری در اروپای غربی در سراسر جهان گسترش یافته‌اند. مارکس جنبش چارتمیست‌ها در بریتانیا را به منزله‌ی نخستین جنبش سیاسی مستقل طبقه‌ی کارگر تلقی می‌کرد. بعدها مبارزات فراملی و جهانی برای روز کاری ۸ ساعته [یا ۸ ساعت کار روزانه] اوج گرفت، که با اعلام اول ماه مه به عنوان روز جهانی کارگران همراه بود و به دنبال آن احزاب سوسیالیست اترناسیونال دوم و غیره شکل گرفتند. با این وجود، با گذشت زمان آفریده‌های خودمختار طبقه‌ی کارگر با این گرایش تکرارپذیر و متناوب همراه بوده‌اند که در [مناسبات] جامعه‌ی سرمایه‌داری جذب و ادغام شوند. بسیار واضح و آشکار است که همه‌ی کارگران در همه‌ی دوره‌های تاریخی از نوعی آگاهی طبقاتی مستقل برخوردار نیستند. در دوره‌های «عادی» تاریخی، این نوع آگاهی طبقاتی تنها به اقلیت کوچکی محدود می‌شود. در انگلستان، عضویت در اتحادیه‌های کارگری در سال ۱۹۷۹ تا سطح ۱۳ میلیون نفر اوج گرفت؛ اما به دنبال آن سیری نزولی یافت و اکنون در حد تقریبی شش و نیم میلیون نفر است. علاوه بر این، بسیاری از اعضای اتحادیه‌های کارگری به طور ناچیزی در روند حیات اتحادیه‌های خود مشارکت دارند [عضویت آن‌ها عمدتاً در شکل حضور غیرفعال است]. برای مثال، در انتخاب اخیر برای هیات رئیسه‌ی اتحادیه‌ی یونایت<sup>19</sup>، تنها ۱۵ درصد اعضا در رای‌گیری شرکت کردند.

با این حال، آگاهی طبقاتی هرگز به طور کامل از میان نمی‌رود. اگر کارگران کاملاً زیر نفوذ افسون ایدئولوژی سرمایه‌داری بودند، هرگز به اتحادیه‌ها ملحق نمی‌شدند، اعتصاب نمی‌کردند، یا به احزاب چپ رأی نمی‌دادند. پس یک معیار سنجش اینکه یک گروه شغلی<sup>20</sup> همچون بخشی از طبقه‌ی کارگر شکل گرفته یا نه، آن است که آیا در سازمان‌دهی‌ها و مبارزات این طبقه مشارکت می‌کند یا نه. در گذشته پرستاران، معلمان و مدرسان دانشگاه‌ها بخش‌های جدایی‌ناپذیری از حرفه‌های طبقه‌ی متوسطی تلقی می‌شدند؛ اما هنگامی که آن‌ها در فعالیت‌های اتحادیه‌ای درگیر می‌شوند و یا زمانی که در همبستگی با سایر کارگران عمل می‌کنند، بخش موثری از طبقه‌ی کارگر محسوب می‌شوند.

18. CEOs: Chief Executive Officers

19. Unite the Union, known as "Unite" (a British and Irish trade union)

20. Occupational group

یک پرسشی که زیاد مورد بحث قرار گرفته مربوط به وجود یا عدم وجود [قشر] «زیر-طبقه» است. زیرطبقه [بنا به تعریف] شامل کسانی است که هیچ امکان و انتظاری برای یافتن شغل ندارند و شاید علاقه و اشتیاقی هم بدان ندارند و شیوهی زندگی عادی و همیشگی آنها وابستگی به کمک‌ها و مستمری‌های دولتی است. پژوهش انجام شده از سوی بنیاد جوزف راون‌تری<sup>21</sup> نشان می‌دهد که تنها در شمار اندکی از خانواده‌ها دو نسل متوالی از اعضای خانواده فاقد هر گونه شغلی بوده‌اند. در این پژوهش هیچ خانواده‌ای یافت نشد که در آن سه نسل از اعضای خانواده فاقد شغل بوده باشند (بیکاری اعضای خانواده در طی چندین نسل متوالی، بیشتر در ایالات متحد و به ویژه در میان برخی خانواده‌های آفریقایی‌تبار مشاهده می‌شود). مصاحبه شونده‌گان، به دور از هر گونه زندگی توأم با بیکاره گی رضایتبخش<sup>22</sup> [یا کاهلی سرخوشانه]، خواهان کار مزدی بودند، اما عموماً به دلیل مجموعه‌ی پیچیده‌ای از مشکلات شخصی و اجتماعی قادر به یافتن هیچ شغلی نبودند. پدیده‌ای که به مراتب شایع‌تر است مربوط به کسانی است که میان کارهای ناپایدار و نامطمئن و درخواست کمک‌هزینه‌ی دولتی (مستمری) در نوسان‌اند. گزارش بی. بی. سی. [در پیمایش مربوط به طبقه]، در خصوص این قشر معین اصطلاح «قشر بی‌ثبات و ناپایدار» (precariat) را به کار برده است، که به نظر می‌رسد [نسبت به ترم «زیرطبقه»] تا حدی دقیق‌تر و البته کمتر زننده باشد. این قشر، به بیان مارکسیستی، فقیرترین لایه‌ی پرولتاریا، با حداقل امنیت‌زیستی و شغلی به شمار می‌آید. [دستگاه] ایدئولوژی دولت دیوید کامرون می‌کوشد تقابل و ستیزی میان «مردم سخت‌کوش» و این مستمری‌گیران بلندمدت ایجاد کند. بر این اساس، قطع مستمری‌ها دیگر به منزله‌ی پاسخی دردناک اما ضروری به بحران مالی [و کسری بودجه‌ی دولتی] بازنموده نمی‌شود؛ بلکه در عوض، این «اصلاحات فواهی» به منزله‌ی یک تدبیر اخلاقی اصلاح‌گر در برابر کاهلی [بیکاره گی] و وابستگی‌بازنمایی می‌شود. این خود نوعی سیاست «تفرقه بیانداز و حکومت کن!» است که شاغلان را علیه بیکاران برمی‌انگیزد و به زیان‌هم‌ردو دسته می‌انجامد.

شاید مفیدتر باشد که دسته‌بندی ارائه شده در پیمایش بی. بی. سی. را به عنوان شیوه‌ای برای توصیف بخش‌های درونی طبقات در نظر بگیریم، نه به عنوان طبقاتی جداگانه. بر این اساس، طبقه‌ی کارگر به طور تقریبی دربردارنده‌ی کارگران مشاغل ناپایدار و نامطمئن، بخش سنتی طبقه‌ی کارگر، کارگران خدمات ضروری، و کارگران مرفه جدید است؛ و در مجموع حدود ۶۳ درصد از کل جمعیت بریتانیا را تشکیل می‌دهد.

به عنوان مثالی از چگونگی تغییر ترکیب طبقاتی، می‌توان به دو رویداد متضاد در درون طبقه‌ی حاکم بریتانیا

21. Joseph Rowntree Foundation

22. Contented idleness

اشاره کرد:

از این دو، یکی بازگشت اقبال دانش‌آموختگان کالج/تون<sup>23</sup> در طیف‌نخبگان سیاسی بریتانیا، و عروج سیاسی متاخر آنان است. ایپهر شامل [ارتقای] یوید کامرون به عنوان نخست‌وزیر انگلستان، و بوریس جانسون به عنوان شهردار لندن می‌شود. این تحول پس از آن بود که بریتانیا رشته‌ای متوالی از زمامداری رهبران توری<sup>24</sup> را، که بیشتر دارای خاستگاه‌های طبقه‌ی متوسطی بودند، از سر گذرانده بود؛ با چهره‌های شاخصی چون دوارد هیث مارگارت تاچر و جان میجر. این امر ممکن است صرفاً رویدادی تصادفی به نظر برسد، اما به گونه‌ای از نقد همگانی با صورت‌بندی‌های استگرایانه و چیگراییانه، منجر شده است که بر مبنای آن این رهبران ممتاز و برتر هستند و بنابراین خارج از دسترس جامعه [و در جایگاهی غیر پاسخ‌گو] قرار دارند.

شاید یک جابجایی و تحول مهم‌تر [در طبقه‌ی حاکم بریتانیا] آن است که امروزه بسیاری از ثروتمندترین مردمان بریتانیا دارای خاستگاه‌های خارجی [غیر انگلیسی] هستند: الیگاری روس، شیخ‌های نفتی عرب، صاحبان صنایع هندی و غیره. این امر حاکی از فرآیند شکل‌گیری یک طبقه‌ی حاکم جهانی است که بریتانیا (به ویژه لندن و مناطق جنوب شرقی انگلستان<sup>25</sup>) را پایگاه مطلوبی برای خود یافته است.

از میان همه‌ی طبقات، تعریف طبقه‌ی متوسط از همه دشوارتر است. در ساده‌ترین بیان، این طبقه شامل همه‌ی کسانی است که جایی بینابینی در حد فاصل میان کارگران و سرمایه‌داران اشغال می‌کنند. با این وجود، این [تعریف] قابل اطلاق به دو گروهی است که مناسبات متفاوتی با ابزار تولید و فرآیند کار دارند.

هنگامی که مارکس در قرن نوزدهم به خرده‌بورژوازی اشاره می‌کرد، او اساساً مغازه‌داران و پیشه‌وران و صنعت‌گران «خود-اشتغال‌گر»<sup>26</sup> را مد نظر داشت. کسب و کار خود-اشتغالی و خانوادگی (نظیر مهمان‌خانه‌های کوچک اتاق و صبحانه<sup>27</sup>) در جوامع مدرن نیز گروه شغلی عمده‌ای را تشکیل می‌دهد. برخی از مردم ممکن است خواه به عنوان خود-اشتغال‌گر و خواه در قالب کارمندان یک شرکت، کارهای کاملاً یکسانی را انجام دهند؛ کارهایی مانند تکنسین برق (برق کار) یا لوله‌کشی. کسانی که دارای حرفه‌های خود-اشتغالی هستند اگر چه فاقد کارفرمایانی هستند که ارزش‌افزایی تولید شده از سوی آنان را بر بایند، اما به لحاظ یافتن مشتری برای خدمات و کالاهایی که عرضه می‌کنند دچار بی‌ثباتی و نا-امنی هستند. اگر آنها برای شروع کسب و کار خود وام بانکی دریافت کرده باشند، باید بهره‌ی بانکی پرداخت کنند که خود شکل دیگری از استخراج ارزش اضافی کار آنان [از سوی سرمایه‌ی مالی] است. خود-اشتغال‌گران لزوماً پولی بیش از کارگران کسب نمی‌کنند و درآمد آنان مستعد آن است که ضمانت و اطمینان کمتری داشته و کمتر قابل پیش‌بینی باشد.

مهم است که بین انواع واقعی و جعلی/کاذب پدیده‌ی خود-اشتغالی تمایز قایل شویم، اگر چه این امر همیشه کار

23. Old Etonians

24. Tory leaders

25. Home Counties

26. Self-employer

27. Bed and breakfast guest houses

ساده‌ای نیست. بسیاری از شرکت‌ها در راستای انعطاف‌پذیری بیشتر، کارکنان خود-اشتغال‌گر یا قراردادی را به خدمت می‌گیرند. این رویه می‌تواند شکلی پنهان‌کارانه [و زیرکانه] از استخدام باشد، که از تأمین مزایایی نظیر مرخصی با حقوق، حقوق ایام بیماری، و یا حمایت‌هایی نظیر حداقل دستمزد و سقف ساعات کار روزانه طفره می‌رود. کارگرانی که مشمول روندهای نیروی کار مازاد [اضافه نیرو] می‌گردند، ممکن است به خود-اشتغالی روی آورند، چون به هر حال بر بیکاری ارجحیت دارد؛ اگر چه آن‌ها ترجیح می‌دهند که استخدام گردند. حدود ۴.۲ [چهارمیز دو] میلیون نفر در بریتانیا تحت عنوان خود-اشتغالی ثبت شده‌اند، و این رقم از ابتدای بحران اقتصادی اخیر افزایش داشته است.

آیا خود-اشتغالی فرد را در طبقه‌ی متوسط یا خرده‌بورژوازی جای می‌دهد؟ پاسخ من آن است که در حالت کلی بنا به برخی مشخصه‌ها چنین است. [در این صورت] خود-اشتغالی باید واقعی باشد، و نه صرفاً عنوانی ظاهری و مبدل برای استخدام‌های نامطمئن و بی‌ضمانت. خود-اشتغالی همچنین باید شیوه‌ی معیشت عادی و منظم فرد باشد؛ به جای اینکه اقدامی موقت در دوره‌ی جستجوی کار مزدی و یا حقوق‌بگیری (کارمندی) باشد. به‌ویژه در کشورهای توسعه‌نیافته، بسیاری از مردم با آشکالی از حرفه‌های خود-اشتغالی نظیر واکس‌زنی و غیره گذران زندگی می‌کنند که آشکارا درآمدی کمتر (و نیز جایگاه اجتماعی پایین‌تری) از کار مزدی دارد. [در این مثال معین] «سرمایه‌ی آن‌ها ممکن است شامل یک جعبه با چند تکه پارچه، فرچه، و قوطی‌های جلادهنده باشد. معقول‌تر آن است که این اقشار اجتماعی را به عنوان «کارگران در انتظار»<sup>28</sup> [کارگرانی که در جستجوی کار اند] در نظر بگیریم.

گروه متفاوتی که بخش مهمی از طبقه‌ی متوسطِ جوامع مدرن را تشکیل می‌دهد، لایه‌ی مدیران است، خواه اعضای آن در حوزه‌ی تجارت و داد و ستد شاغل باشند، و خواه در ادارات دولتی. این گروه نسبت به گروه خود-اشتغالان، پیوند متفاوتی با سرمایه دارد. در حالی که مدیران اجرایی ارشد، به ویژه در شرکت‌های بزرگ، بخشی از طبقه‌ی حاکم را تشکیل می‌دهند، مدیران متوسط و ناظران جایگاهی میانی را اشغال می‌کنند. آنها همانند کارگران در استخدام سازمان‌ها و شرکت‌ها هستند، اما کار آن‌ها عبارت است از جهت‌دهی و هدایت کار دیگران. با این وجود، آن‌ها این کار را نه از جانب خودشان، بلکه به عنوان کارگزار کارفرما انجام می‌دهند. اگر شما برای یک شرکت بزرگ کار کنید، احتمالاً چندین لایه‌ی مدیریتی میان شما و مدیریت اصلی شرکت [مقام ریاست] فاصله می‌اندازد (در مورد من، پنج لایه). با این حال، بسیاری از کارگران در عنوان شغلی خود کلمه‌ی «مدیر» را یدک می‌کشند، در حالی که آن‌ها به طور معمول یا منظم کار دیگران را مدیریت نمی‌کنند. بنابراین چنین افرادی را احتمالاً باید به عنوان جزئی از طبقه‌ی کارگر در نظر گرفت. در حوزه‌ی حرفه‌های راه‌آهن، امروزه

---

28. Workers-in-waiting



کنترل‌چی‌های قطار با عنوان «مدیر قطار»<sup>29</sup> نامیده می‌شوند، هم‌چنانکه کارمندان اداری نیز اغلب «مدیران دفتری»<sup>30</sup> نامیده می‌شوند.

افرادی که به حرفه‌های تخصصی<sup>31</sup> (نظیر گسترش نرم افزار، که حرفه‌ی خود من هم هست) اشتغال‌ارند، به طور مرسوم متعلق به طبقه‌ی متوسط تلقی می‌شوند. آن‌ها به عنوان فروشنندگان دوره‌گرد نیروی کار پیچیده و تخصصی ممکن است درآمد بالایی داشته باشند، هر چند (همانند دیگر کارگران) اغلب به واسطه‌ی شدت کار بالا یا ساعات کار طولانی با فشارهای زیادی روبرو می‌شوند. برخی از این‌ها ممکن است آرزو مند آن باشند که به مرتبه‌ی مدیران ارتقا بیابند، یا صاحبان کسب و کار کوچک خود گردند. در سوی دیگر، آن‌ها ممکن است در سازمان‌ها و مبارزات طبقه‌ی کارگر مشارکت کنند. بر حسب معیار [نوع] رابطه با ابزار تولید و فرآیند کار، آن‌ها لایه‌ای فوقانی از طبقه‌ی کارگر هستند (که با جایگاه قدیمی‌تر «اشرافیت کارگری» که به کارگران ماهر صنعتی تعلق داشت قابل مقایسه است). با این حال، هم‌چنانکه لنین اغلب یادآور می‌شد، این یک اشتباه (و برداشتی غیردایالکتیکی) خواهد بود اگر مقوله‌ها را بسیار سفت و سخت بر یک واقعیت پیچیده، سیال و متناقض اعمال کنیم. بر این اساس افراد این گروه بسته به شرایط یا جایگاهی میانی در طبقه‌ی متوسط دارند و با آن‌ها می‌شوند، و یا جایگاهی در طبقه‌ی کارگر می‌یابند و در صفوف این طبقه قرار می‌گیرند.

در این مقاله [در بررسی مقوله‌ی طبقه] کانون تمرکز بحث بر روی شرایط بریتانیا بوده است، اما مهم است که نگاهی جهانی به این مقوله داشته باشیم. بسیاری از کشورهایی که به طور مرسوم «جهان سوم» نامیده می‌شوند، فرآیند شتابانی از توسعه‌ی صنعتی را از سر می‌گذرانند. در طی این فرآیند توسعه‌ی عظیمی از روستائیان راهی شهرها شده و به سکونت در شهرها روی آورده‌اند: اینک برای نخستین بار در تاریخ جهان اکثریت جمعیت انسان‌ها در شهرها و شهرستان‌ها زندگی می‌کنند. میلیون‌ها نفر [در طی این روند] از زندگی دهقانی به زندگی دیگری در قالب کارگران صنعتی یا خدماتی گذر کرده‌اند. بنابراین ما شاهد شکل‌گیری (یا باز-شکل‌گیری) «طبقه‌ی کارگر جهانی» هستیم. این تحول قطعاً اهمیت عظیم و شگرفی برای آینده [ی بشر] خواهد داشت.

خرداد ۱۳۹۳

29. Train manager

30. Office managers

31. Skilled professional jobs

\* \* \*

\* این متن برگردانی است از مقاله‌ی زیر:

[Class in Modern Capitalism: the British Example](#)

by: *Richard Abernethy*, Feb. 25, 2014

[International Marxist-Humanist Organization](#)

\*\* توضیحات درون کروشه [ ] افزوده‌های مترجم برای روان‌تر شدن متن فارسی هستند. زیرنویس‌های لاتین علاوه بر اسامی خاص، شامل واژه‌ها و اصلاحاتی است که مخاطب به یافتن معادل‌های بهتر برای آن‌ها دعوت می‌شود.